

شکستن بتها!

جعفر سبحانی

شهر مکه که سالیان درازی پایگاه شرک و بت پرستی بود ، در سراسر نبره های چشم گیر توحید ، تسلیم گردید ، وعده قطا شهر در تصرف سربازان اسلام درآمد ، پیامبر رحمت برای چند درخیمه ای که مخصوص آنحضرت بود و در تقاضای بنام و حجوت زده بودند ، استراحت نمود ، سپس در حالیکه سوارا شتر بود ، برای زیارت و طواف خانه خدا رحیمار مسجد الحرام گردید لباس نظامی بر تن و کلاه خود بر سر داشت ، و هاله ای از عظمت و سیله مهاجرین و انصار او را پوشیده بود .

رمام شروی در دست ، محمد بن مسلمه ، قرار داشت ، و در مسیر آنحضرت صفوف منظمی از مسلمانان و مشرکان تشکیل یافته بود ، گروهی از حشم و ترس بیت زده ، و دستهای ابراز شادی مینمودند ، پیامبر روی مصالحی از شتر پیاده نشد ، و با همان مرکب وارد مسجد الحرام گردید و در برابر «حجر الاسود» قرار گرفت ، و بجای « اسلام حجره » با چوب مخصوصی که در دست داشت ، به «حجر الاسود» اشاره نمود و تکبیر گفت یا امان حضرت که پروانه وار گرد

شمع و سوز رهبر خود میگرددند . به پیروی و تراز آنحضرت با صدای بلند تکبیر گفتند ، صدای تکبیر آنان به گوش مشرکان مکه که به خانقاه ها و ارتفاعات پناهنده شده بودند رسید ، شور و غلغله عجیبی در مسجد حکمفرما بود ، و مانع از آن بود که پیامبر با روح و فکری آرام طواف کند ، پیامبر برای اسکات مردم اشاره ای بسوی آنها نمود ، چیزی نگذشت که سکوت تام در مسجد بوجود آمد ، نشانه در سینه ها حبس گردید ، دیدگان از داخل و خارج مسجد متوجه شخص آنحضرت شد ، او شروع به طواف نمود ، در نخستین شوط و دور از طواف متوجه بتهای بزرگی بنام «هبل» و «اساف» و «ناله» گردید که بالای درب کعبه نصب کرده بودند . و با چوب بلند و یا بیره ای که در دست داشت شریه محکم بر آنها زد ، و آنها را بر روی زمین افکند ، و این آیه را خواند قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا ؛ یعنی حق باشکوه و پیروز زندانه جاوه گرد ، و باطل محو و نابود گردید ، حقا که باطل از نخستین اناس بود و «هبل» در برابر دیدگان مشرکان به دستور

پیامبر شکسته گردید ، این بت بزرگی که سالیان دراز بر افکار مردم شبه جزیره حکومت میکرد در برابر دیدگان آنها سرنگون گردید بپیر بعنوان سخره رویه این طغیان کرد و گفت : «هبل» این بت بزرگ شکسته شد!

ابوسفیان با کمال نادانجی به زبیر گفت : دست بردار ، اگر از عیل کاری ساخته بود ، سرانجام کار ما این نبود و فهمید که مقدرات آنها بدست آن نبود .

طواف پیامبر به پایان رسید ، در گوشه مسجد لحظه ای نشست ، عثمان بن طلحه ، آنروز کلید دار کعبه بود و منصب کلید داری در میان آنان نسل به نسل میگشت ، پیامبر به لال ماموریت داد که به خانه عثمان برود ، و کلید کعبه را گرفته ، همراه خود بیاورد ، بلال پیام پیامبر را به کلید دار رسانید ولی مادر او فرزند را از دادن کلید به پیامبر نهن نمود ، و گفت : کلید داری کعبه از افتخارات خانواده کی ماست ، و این اختیار را تنها پدر دست بدیم . عثمان دست مادر را گرفت ، و به اطاق خصوصی خود برد و

اگر با کمال میل و اختیار خود ندهیم ، بقیین کن بزر و جبر از ما میگیرند (۱) کلید دار نقل کعبه را باز کرد ، پیامبر وارد خانه خدا گردید ، و به دنبال او ساعه بن زید و بلال و خود کلید دار وارد شدند ، و بدستور پیامبر درب کعبه را بستند ، و خالد بن ولید در برابر در کعبه ایستاد مردم را از اندحام بسوی درب جلو گیری مینمود ، دیوار کعبه «ملوا تصور و اشباح

(۱) معاذی و اقدی بقتل ابن ابی الحدید

پیامبران بود ، به دستور پیامبر دیوار های کعبه را با آب زمزم شستشو دادند ، و تصاویر و عکسهائی که بر دیوار کعبه قرار داشت پاک شد از بین رفت ،

پیامبر دستور داد درب کعبه را باز کردند پیامبر در حالیکه دستهای خود را بر چهارچوبه های درب گذارده بود ، و همه مردم قیامه توانی و جذاب او را میدیدند ، و رو به مردم کرده چنین گفت الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب و حده : سپس خدائی را که به وعده خود عمل نمود و بنده خود را کمک کرد ، و دشمنان را بتنهائی سرکوب ساخت .

خدا در یکی از آیات قرآن به پیامبر خود (وعده داده بود که قرآنه ازاد گاه خود باز خواهد گردانید و چنین فرموده بود : ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد (قصص - ۸۵) یعنی خدائی که ابلاغ قرآن را بر تو لازم کرده (و در راه آن از وطن خود اخراج شدی) همان خدا ترا به زاد گاه خود باز خواهد گردانید .

پیامبر با گفتن این جمله (خدا به وعده خود عمل کرد) گزارش از تحقق آن وعده غیبی داد ، و راستگویی خود را بار دیگر مبرهن ساخت .

سکوت تام بر محوطه مسجد و بیرون آن ، حکمفرما بود ، نشانه در سینه ها حبس ، و افکار و تصورات مختلفی بر مغز و عقل مردم حکومت میکرد ، مردم مکه در این لحظات بیاد آیه مظلوم و ستم دیدار گریهای خود افتاده فکر های مختلفی میکردند .

اکنون گروهی که چند بار پیامبر به تیرد خوین بر نداشتند ، و جوانان و پادان اورا بدیده و خون کشیده اند ، و دستهای که تمسیم گرفته بودند که شبانه به خانه می پناه او بریزند ، و اورا در زیر دریا کشند ، در جنگال قدرت پیامبر گرفتار شده ، و پیامبر میتواند همه نوع انتقام از آنها بکشد .

این مردم با تذکر جراثم بزرگ خود ، بیکدیگر میکنند تا بد همه ما را از تمسیم خواهد گذران ، با گروهی را کشته ، و گروهی را بازداشت خواهد نمود . زنان و اطفال ما را به اسارت خواهد کشید .

آنان گرفتار افکار مختلف شیطان بودند که ناگهین پیامبر با جمله های زیر سکوت آنها را شکست و چنین گفت : **ماذا تقولون ؟! وماذا تقولون ؟!** یعنی : چه میگوئید و در باره من چگونه فکر میکنید ، مردم بیت زده و حیران و بیمناد ، چیزی با صدای ابراهان و شکسته روی و واقع عواطف بزرگی که از پیامبر داشتند گفتند ما جز خوبی و نیکی چیزی در باره تو نمیاندیشیم ، برابر ابراه بزرگوار خویش ، و فرزند برادر بزرگوار خود میمانیم ، پیامبری که با الطبع رؤف و مهربان و با گذشت بود و مؤمنی با جمله های عاطفی و تحریک آمیز آنرا در بر و گردید ، چنین گفت :

من نیز همان جمله ای را که بر ابراهم یوسفی به برادران سنگار خود گفت : **بشاه میگویم لا تریب لکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین** یعنی امروز برای شما آمرزشی نیست ، خدا

بلاذ اذان میگوید : وقت نماز ظهر فرا رسید ، مؤذن رسمی اسلام بلاذ ایالات پیام کیمه قرار گرفت و با صدای رسا ندای توحید و رسالت را در آن مجمع عمومی بسمع همه مردم رسانید مشرکان اذحج هر کدام سخن میکنند یکی میگفت خوشا بحال فلانی که مرد و صدای اذان را شنید ، در این میان بوسیفان گفت : من در این باره چیزی نمیگویم ، زیرا بقدری دستگاه خیر گزاری محمد نیر و مناسک کفایتی سمعین رنگهای سید او را از گفتگوی ما با خیر سازند .

این پیر خیره سر که تا پایان عمر نور اسلام بر دل او تابید اطلاع ادیب و اخذ حقایق ابراهان وحی را باصافه باحوسی و خیر گزاری بسیاره جهان یکسان حساب کرده ، و هر دو را هم مخلوط نموده بود ، اطلاع پیامبر از سائز غیبی مطلق است که بوسیله فرشته ای وحی میرسد ، و آگاهی سیاستمداران از اوضاع پنهانی مطلق است دیگر که با استخدام گروهی صورت میگیرد .

پیامبر نماذ ظهر را گزارد ، سپس عثمان بن صفیه را ختم است و کلید کعبه را به او سپرد ، و فرمود این ظاهر بود که شما استودر خانواده شما محفوظ خواهید ماند . و از پیامبر اسلام جز این ، چیز دیگری انتظار نمیرفت ، پیامبری که ارحم الراحمین دستور میگیرد که به مردم ابلاغ کند کتب : **ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها** (اساء ۵۸) : (خداوند فرمان میدهد که امانات مردم را بچهره آنها برگردانید) قطعاً باید در یاد گرفتار دین چنین امانت بزرگ پیشقدم باشد .

اومر گز در پرتو نور و قدرت مطلق ، حقوق

مردم را پایمال نمیکند ، و سر بجا به مردم میگوید : **کلیدداری** از حقوق مسلمة این طلحه است ، و دیگر خدا در آن حق نیست . و در ضمن تمام مناصب کیمه را القاء کرد جز آنکه مسلم مردم مفید و سودمند بود ، مانند کلیدداری ، پرده داری یعنی پوشش کیمه با پرده ، سفایت زائران خانه خدا .

پیامبر با خویشاوندان خود سخن میگوید برای اشکه نزدیکان رسول خدا آگاه شوند ، که بیوند خویشاوندی آنها با پیامبر نه تمنا باری اردوشی آنها بر نداشته بلکه تکلیف آنانرا سنگین تر کرده است خطبه ای ایراد نمود تا آنان بدانند که خویشاوندی آنها با رسول اکرم سب نخواهد بود که قوانین مملکت اسلامی را زیر پا بگذارند ، و در پرتو اسباب به رئیس مملکت همه گونه سوء استفاده بنمایند ، او در سخنانی که در آنجمنی کرد در حال بی هاشم و صدای طلب تشکیل یافته بود ایراد نمود ، هر گونه تبعیض ناروا را محکوم ساخت ، و به لزوم عدالت و مساوات بین تمام طبقات اشاره نمود ، او چنین فرمود : ای فرزندان هاشم و طلبین فرستاده خدا بسوی شما میرهستم ، و درشته های سوت و پیر بان میان من و شما ناگسستی است ، ولی تصور نفرمائید که تنها بیوند خویشاوندی میتواند شما را و در دست خیر نجات بخشد ، این مطلب راهگی بدانید دوست من دشما و دیگران کسی است که منتفی و پر عزیز گز باشد ، و ارتباط من با کسانی که روز رستاخیز با گناهی گران بسوی خدا آیند ، بریده است ، و روز رستاخیز کاری از من ساخته نیست و ان لی علی و لکم عملکم : من و شما در گرو عمل خود هستیم .